

طلای سکوت

کسی که نمی‌تواند با «زبان»، دلها را به - هم نزدیک سازد، بهتر آنکه «سکوت» کند. دو به هم زنی آسان است و دوگانگی را به «وحدت» رساندن، دشوار! ...



طلای سکوت

کسی که نمی‌تواند با «زبان»، دلها را به - هم نزدیک سازد، بهتر آنکه «سکوت» کند. دو به هم زنی آسان است و دوگانگی را به «وحدت» رساندن، دشوار! شگفتا! کسانی تا لب به سخن می‌گشایند، بذر فتنه می‌پاشند و تخم عداوت می‌پراکنند. این چه زهری است که در بعضی زبانهاست؟! خوب حرف زدن و حرفِ خوب زدن هر دو هنر است،

وقتی هر مهارتی با تمرین و ممارست پدید می‌آید، چرا «حرف زدن» چنین نباشد؟ سخن خوب و بجا و سازنده و الفت‌بخش، گوهری کمیاب است و قیمتی. تنها کسانی توان چنین گهرافشانی دارند که غواص دریای سکوت و تأمل و تدبّر باشند، تا از آن گوهرهای سنجیده و مرواریدهای سفته به دست آرند و عرضه بدارند. می‌گوی نه؟ بیا تمرین و امتحان کنیم. آن حکیم فرزانه به آن کودک دبستان عرفان گفته بود: «تو اگر یک هفته بتوانی سکوت کنی و زبان در کام کشی، عارف می‌شوی!»

و چه سخن بلندی! تحمیل سکوت و درنگ و تأمل، برای بعضی در حکم سختترین شکنجه‌هاست، ولی اگر قدر بداند، تربیت‌کننده‌ترین «تازیانه تأدیب» است. سکوت، برای لالها هنر نیست.

آنکه زبان دارد و آن را در کنترل خویش گرفته است، هنرمند است. اینکه کجا باید سخن گفت و کجا باید سکوت کرد، گذراندن یک دوره می‌طلبد. اینکه چه کس باید نطق کند و چه کس باید گوش دهد، نیز درسی است که باید آموخت و به کار بست. حرف، گاهی همچون غذا، ضرورت حیات است، گاهی چون دوا، در حدّ ضرورت و نیاز، لازم است، گاهی چون زهر، کشنده و چون شمشیر، برنده است. «زخم زبان» از همین قبیل است. یک کلام نورانی از حضرت امیر(ع):

«نوجوانان را به بحث و جدال، فرمان دهید، میان‌سالان را به فکر و اندیشه و پیران را به سکوت و خاموشی». و این سخن، جای بسی تفسیر و توضیح دارد که در این مختصر نمی‌گنجد. اما نشان می‌دهد همان چیزی که در نوجوانان، رشد فکری و باز شدن ذهن و یافتن توان استدلالات و قدرت بحث و قوت بیان می‌آورد، شاید در پیران، حادثه آفریند و فتنه به پا کند.

از این‌رو، یکی به سخن فرمان می‌یابد، یکی مأمور به تدبّر و اندیشه می‌شود، دیگری، امر به سکوت و خاموشی می‌شود! اگر «زبان»، بنده عقل باشد و از خرد و منطق پیروی کند، عزیزترین چیز است. اما اگر عنان گسیخته و بی‌مهار باشد، عقربی است گزنده و گرگی است درنده و روباهی است فریبنده.

شما تا چه حدّ، رئیس زبان خویشید؟! تا چه حدّ، «گفتار»، تحت «اختیار» شماست و زبان، تسلیم «خواستن» شما؟

آزمون آن آسان است.
یک روز، آری تنها یک روز (نه یک هفته) در گفتار، «خود سانسوری» کن. به تعبیر دیگر:
«اول اندیشه، وانگهی گفتار» و به گونه سوم: «مزن بی تأمل به گفتار، دم...»
اگر در ورای هر کلامی که بر زبان می‌آوری، فکر و اراده و محاسبه‌ای نهفته است، گوارایت باد این «مالکیت بر زبان».
ولی ... اگر زبان، به فرمان «دل» بود، نه «دین» و «عقل»، در میزان سلطه بر خویش، تجدید نظر لازم است.
این یک آزمایش بی سر و صداست. کسی هم نمی‌فهمد.
تصمیم به کنترل یک روزه زبان و گفته‌ها و پرهیز از آنچه گفتنی نیست، یا گفتنش ضروری نیست، نوعی تمرین خودسازی و تقویت اراده است.
آن وقت، به برکات «زندانی کردن زبان» پی خواهیم برد.
گاهی اگر «سخن»، نقره است، «سکوت»، طلاست.
پدیدآورنده: جواد محدّثی